جلسه 779

شنبه 08/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به صحیحه ابن ابی یعفور بود، عرض شد که این صحیحه که مفادش این است که خبری که شاهدی از قرآن و سنت بر طبق آن نیست حجت نیست و اعتبار ندارد، این صحیحه خودش مصداق خبری است که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست.

ما برفرض در قرآن دلیل بر حجیت خبر ثقه پیدا نکنیم و آیه نفر و آیه نبأ را دلیل بر حجیت خبر ثقه قرار ندهیم، لااقل این است که قرآن شاهد بر عدم حجیت خبر ثقه نیست. پس مفاد صحیحه ابن ابی یعفور چیزی است که لاشاهد له من الکتاب و السنة.

اما إن الظن لایغنی من الحق شیئا هم که قبلا عرض شد که شامل عمل به حجت معتبره نمی شود، بلکه ارشاد است به حکم عقل که رکون و اعتماد شما به علم باشد، وما اگر علم پیدا کنیم به حجیت خبر ثقه، رکون ما به علم خواهد بود، عالم هستیم به حجیت خبر ثقه.

پس صحیحه ابن ابی یعفور که می گوید خبری که شاهدی از کتاب ندارد این اعتبار ندارد، خود این صحیحه ابن ابی یعفور مصداق خودش هست، پس این صحیحه می گوید من هم اعتبار ندارم. هر دلیلی که از حجیتش لازم بیاید تعبد به عدم حجیت خودش، خب این معقول نیست، یلزم من حجیته عدم حجیته. فرق نمی کند چه شاهد را شما به معنای دلیل بگیرید و چه به معنای مؤید بگیرید، نه دلیلی از قرآن تأیید می کند مضمون صحیحه ابن ابی یعفور را، ونه مؤید وشبیه و نظیری تأیید می کند مضمون این صحیحه ابن ابی یعفور را.

در جواب گفته می شود که آن مقدار که محال است این است که ما صحیحه ابن ابی یعفور را بگوئیم حجت هست بر عدم حجیت خودش، این محال است. ولی ما اگر بخش عمده این صحیحه را بپذیریم، این صحیحه یک مضمونی دارد می گوید سائر خبرها که شاهدی از کتاب بر طبقشان نیست و مفید علم نیستند حجت نخواهند بود، اگر صحیحه ابن ابی یعفور این مضمونش حجت باشد که مشکلی پیش نمی آید. آنوقت از حجیت صحیحه ابن ابی یعفور عدم حجیت خودش لازم نمی آید بلکه عدم حجیت سائر الروایات التی لاشاهد لها من الکتاب و السنة لازم می آید، اینکه محذوری ندارد. آن مقدار از مضمون صحیحه ابن ابی یعفور که شامل خودش می شود، می گوید من هم چون شاهدی از کتاب و سنت بر مضمونم نیست اعتباری ندارم، این بخش کوچک از مدلول تضمنی صحیحه ابن ابی یعفور محال است حجت بشود. پس شما با این برهان عقلی تان که یلزم من حجیة صحیحة ابن ابی یعفور عدم حجیتها نیایید نتیجه گیری کنید که پس صحیحه ابن ابی یعفور حجت نیست مطلقا و رأسا از حجیت ساقط است. نخیر، یک مضمونی دارد گسترده، وهو عدم حجیة سائر الروایات التی لاشاهد لها من الکتاب و السنة، ویک مضمون کوچکی دارد و هو عدم حجیة نفس صحیحة ابن ابی یعفور لانه مصداق لخبر لاشاهد له من الکتاب و السنة. این مضمون کوچک دوم قابل حجیت نیست، اما مضمون گسترده اول حجیت صحیحه ابن ابی یعفور نسبت به آن مشکلی ندارد. صحیحه ابن ابی یعفور اگر از اول می گفت روایاتی که در وسائل الشیعه است غیر از من بقیه روایات اگر شاهدی از قرآن بر طبقش نباشد اعتباری ندارد، اینکه یلزم من وجوده عدمه نمی شد. حالا هم که صحیحه ابن ابی یعفور گفته حدیثی که شاهد از کتاب وسنت ندارد اعتباری به آن نیست مدلول تضمنی اش یکی این است که سائر روایات که شاهدی از کتاب و سنت ندارند اعتباری به آنها نیست. این مدلول تضمنی حجیتش مشکلی ندارد. فقط مدلول تضمنی دوم که می گوید من هم حجت نیستم او مشکل دارد حجیت او محال است، خب باشد.

ممکن است شما بفرمائید که به چه دلیل این صحیحه ابن ابی یعفور نسبت به مدلول تضمنی اولش که عدم حجیة سائر الروایات التی لیس لها شاهد من الکتاب است، به چه دلیل این مدلول تضمنی اش حجت باشد؟ می گوئیم صحیحه احمد بن اسحق آمد گفت هر کس که ثقه است قولش را بپذیرید، شامل این صحیحه ابن ابی یعفور می شود، شامل آن خبرهایی هم که شاهدی از قرآن بر طبقش هست می شود. پس این صحیحه ابن ابی یعفور مشمول صحیحه احمد بن اسحق خواهد بود، العمری ثقتی، خب ابن ابی یعفور هم ثقتی، فاسمع له واطع.

فقط می ماند این مطلب که کسی بگوید چه خصوصیتی دارد که صحیحه ابن ابی یعفور تافته جدا بافته باشد، خبری که شاهدی از قرآن بر طبقش نیست حجت نباشد مگر صحیحه ابن ابی یعفور. چه معنایی دارد؟ این استثناء مستهجن است و این تفکیک عقلائی نیست.

جواب این است که نخیر عقلائی است، چونکه یک نکته ای در این صحیحه ابن ابی یعفور هست که در بقیه روایاتی که شاهد از کتاب وسنت بر طبقش نیست آن نکته وجود ندارد. آن نکته این است که صحیحه ابن ابی یعفور ولو شاهدی از کتاب و سنت بر طبقش نیست اما دارد مردم را به سمت عمل به قرآن و سنت هدایت می کند، دارد با اعلی صوتش نداء می کند می گوید ایها الناس خبری که شاهدی از کتاب و سنت نداشته باشد اعتباری ندارد، یعنی بروید سمت قرآن و سنت. خب این صحیحه ابن ابی یعفور ولو مضمونش این است که خودش هم جزء چیزهایی است که شاهدی از قرآن و سنت ندارد، ولی دور نمی کند مردم را از عمل به قرآن و سنت. دارد مردم را سوق می دهد می گوید بروید سراغ آن خبرهایی که شاهد از کتاب و سنت دارد. اما سائر اخباری که شاهدی از کتاب و سنت ندارد، مضمونش یک مضمونی است که اگر به او عمل کنیم از کتاب و سنت دور می شویم. یک مطلبی است در یک خبری راجع به مثلا جواز تهمت زدن به اهل بدع، صحیحه عبدالله بن سنان می گوید: إذا رأیتم اهل البدع من قبلی فباهتوهم، خب این مضمون شاهدی از کتاب و سنت بر طبقش نیست، البته مرادمان سنت قطعیه است نه هر حدیث منسوب به پیامبر صلوات الله علیه وعلی اهل بیته، خب این مضمونش شاهدی از کتاب وسنت قطعیه ندارد، خب عمل به این مضمون هم نزدیک نمی کند انسان را به قرآن و سنت قطعیه. اما این امتیاز در صحیحه ابن ابی یعفور هست که ولو شاهدی از کتاب وسنت ندارد، اما نتیجه اش نتیجه نزدیک شدن مردم است به قرآن. چون می گوید بروید به حدیثی عمل کنید که شاهدی از کتاب و سنت بر طبقش هست. ولذا احتمال تفکیک عقلائی است، که خبری که شاهدی از کتاب و سنت ندارد معتبر نیست مگر همین خبر من ابن ابی یعفور، چون من دارم شما را نزدیک می کنم به عمل به قرآن و سنت.

آنوقت نتیجه جمع بین صحیحه احمد بن اسحق و صحیحه ابن ابی یعفور این می شود که خبرهایی که شاهد از قرآن دارند یا نزدیک می کنند مردم را به عمل به قرآن و سنت که مصداق بارزش همین صحیحه ابن ابی یعفور است اینجور خبرها حجت خواهد بود.

سؤال وجواب: پس احتمال خصوصیت و نکته امتیاز در صحیحه ابن ابی یعفور هست که این را می کند حجت ولو شاهدی از کتاب و سنت بر طبقش نیست. پس مطلب ما تأیید شد که خبرهایی که شاهدی از قرآن دارند و این صحیحه ابن ابی یعفور اینها نزدیک می کنند ما را به قرآن. فرق می کند با آن خبرهایی که شاهدی از قرآن بر طبقشان نیست و مثل صحیحه ابن ابی یعفور هم نیستند. پس احتمال تفکیک می دهیم. اینکه ادعا می کنید که لازمه اینکه ما مدلول تضمنی اول صحیحه ابن ابی یعفور را که می گفت سائر الخبار التی لیس لها شاهد من الکتاب لیس بحجة این مدلول تضمنی را بپذیریم اما آن مدلول تضمنی دوم را که می گفت من هم چون شاهدی از کتاب بر طبقم نیست حجت نیستم نپذیریم، این تفکیک خلاف ارتکاز عقلاء یا خلاف حکم عقل نیست، بلکه دارای یک نکته ای است که این نکته عرفیه است. ولذا گفته می شود که ما با این بیان صحیحه احمد بن اسحق را می آوریم می گوئیم خبرهایی که شاهدی از قرآن دارند حجت هستند این صحیحه ابن ابی یعفور هم حجت است، واین صحیحه ابن ابی یعفور می شود مخصص صحیحه احمد بن اسحق در اینکه خبرهایی که شاهدی از قرآن ندارند ومثل خود صحیحه ابن ابی یعفور هم نیستند که نزدیک کنند مردم را به عمل به قرآن، آن خبرها حجت نباشند، چه مشکلی دارد؟

سؤال وجواب: آن کسی که می گوید، می گوید عمری گاهی احکام ولائیه را بیان می کرد که او که مشکلی نیست، گاهی حدیثی می گفت از امام علیه السلام در رابطه با احکام شرع، حالا شارع گفته عمری باید مثل بقیه ثقات باید شاهدی از کتاب وسنت داشته باشد، این مشکلی برای عمری درست نمی کند، عمری هم مثل بقیه ثقات، باید خبرشان از احکام شرعیه یک شاهدی از کتاب و سنت داشته باشد.

اقول: به نظر ما با اینکه این تقریب را ما عرض کردیم، ولی باز این تقریب کافی نیست وصحیح نخواهد بود. چون یا شاهد را به معنای موافق و دلیل می گیریم یا به معنای مؤید می گیریم.

اگر شاهد به معنای این است که دلیل معتبر قرآنی و یا سنت قطعیه موافق باشد با خبر، مثل شهادت عدلین، نه اینکه عدلین بیایند بگویند مؤیداتی دارد که این آقا قاتل است، به درد نمی خورد، باید شاهد قطعی باشند، اگر مراد این است که قرآن به ظهور معتبرش دلیل باشد بر صدق این خبر، ما عرض کردیم این یعنی الغاء حجیت خبر ثقه عرفا. چون اگر قرآن دلیل معتبری باشد بر این مضمون خبر، دیگر حجیت این خبر به شرط وجود یک دلیل قرآنی بر صدق آن این می شود ضم الحجر فی جنب الانسان.

سؤال وجواب: اگر بعض مضمونش شاهد دارد شاید بعض دیگر صادر نشده است از امام، والا هر کسی می آید یک مضمونی را که موافق قرآن است می گوید بقیه مضمونهایش که موافق قرآن نیست تعبدا ما قبول کنیم، این به درد نمی خورد، باید تک تک مضامینش را حساب کنیم ببینیم شاهدی یعنی دلیل موافقی از قرآن و سنت تأییدش می کند یا نه.

پس اگر شاهد به معنای موافق و دلیل باشد، که این معنایش الغاء حجیت خبر ثقه است. وانگهی لسان العمری ثقتی فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی با این نمی سازد. اگر شما به کسی بگوئید فلانی مورد اعتماد من است هر چه بگوید از طرف من می گوید، بعد یک خطاب دیگری از شما صادر بشود که ولی به شرط اینکه دو تا شاهد عادل او را تأیید کند، این یعنی الغاء و بی ارزش کردن عرفی کلام آن شخص اول که گفتی هو ثقتی ما ادی الیک عنّی فعنّی یؤدی.

پس اگر این صحیحه این ابی یعفور بگوید حدیث ثقه ای که شاهد به معنای دلیل معتبر از قرآن و سنت بر طبقش نباشد این اعتبار ندارد، این معنایش الغاء حجیت خبر ثقه است، واین تخصیص نمی زند صحیحه احمد بن اسحق را، معارض می شود با صحیحه احمد بن اسحق، ودیگر بحث حجیت خود این صحیحه این ابی یعفور هم پیش نمی آید، چون دیگر اصلا صحیحه این ابی یعفور می گوید خبر ثقه حجت نیست، ابن ابی یعفور هم خبرش خبر ثقه است دیگر بیشتر از این که نیست.

واگر شاهد را به معنای مؤید بگیریم نه دلیل قرآنی. مثلا یک حدیثی آمده می گوید رجل اوصی بجزء من ماله، امام می فرماید که یک دهم از مالش را بدهند به آن وصیت. چرا؟ چون در قرآن دارد راجع به قضیه حضرت ابراهیم که فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا، وآنها هم ده تا کوه بودند، پس هر جزئی را یک کوه بگذار می شود یک دهم.

خب بگوئیم این دلیل قرآنی که نیست، این یک مؤید قرآنی است نه دلیل، یعنی یک نوع شبیه و نظیر در قرآن بر طبقش هست. وگفته می شود که مرسله ابن بکیر که می گوید إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا او شاهدین من کتاب الله فخذوا اینکه می گوید یک شاهد یا دو شاهد قرینه می شود بر اینکه مراد یعنی یک مؤید دو مؤید، یک نظیر دو نظیر، این را جاهایی می گویند که معتبر فی حد ذاته نیست، والا اگر معتبر فی حد ذاته بود چرا بگوئیم یک دلیل و دو دلیل، خب یک دلیل کافی است دیگر، چرا می گوئید دو دلیل، بگوئیم اینها مؤید این است که شاهد به معنای المؤید و الشبیه و النظیر است.

اگر این را بگوئیم که آقای صدر تمایل به این دارد و آقای سیستانی مصرّ بر آن است، می گوئیم خب ما سؤال می کنیم که: شما چی می خواهید بفرمائید؟ آیا شما می خواهید بفرمائید که هر خبری که یک مؤیدی در قرآن و سنت قطعیه بر طبق آن باشد این معتبر است دیگر نگاه نمی کنیم که این خبر ثقه است یا خبر فاجر فاسق است؟ این خلاف ضرورت فقه است. که ما بیائیم بگوئیم خبر ولو خبر ابوهریره ولو خبر وهب بن وهب اکذب البریة از معصوم علیه السلام ولو فاسق فاجر است وخدا هم فرموده إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، ولی بالاخره یک مؤیدی در قرآن می شود برایش پیدا کرد پس عمل می کنیم به این خبر فاسق فاجر، این خلاف ضرورت فقه است و احدی به این ملتزم نشده است.

آقای سیستانی لابد اینجور می گوید کما هو ظاهر بعض کلماته که ما می گوئیم: حجیت خبر دو تا شرط پیدا می کند: یکی اینکه راوی اش ثقه باشد و یکی هم اینکه مضمون خبر هم مؤید قرآنی داشته باشد. حالا بگوئیم صحیحه ابن ابی یعفور نگفته إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله فخذوا به، فخذوا به که در روایت نیست، جواب محذوف است، إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله والا فالذی جاءکم به اولی به. خب شاید محذوف این است که اگر خبری که شاهدی از قرآن باشد به دست شما رسید این قابل قبول است ولکن به شرط اینکه راوی آن ثقه باشد. یعنی این خبر زمینه قبول دارد، فعلیت قبول بله به این است که راوی ثقه باشد. فقط اگر شاهد قرآنی نداشت این خبر، او صلاحیت قبول ندارد، فالذی جاءکم به اولی به. وجود مؤید قرآنی شرط لازم هست ولی ممکن است شرط کافی نباشد. مثل لاصلاة الا بطهور می گوید طهارت از حدث شرط لازم هست در نماز اما نمی گوید که شرط کافی است. اینجا هم شرط دیگر این است که راوی ثقه باشد إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا.

خب این حرف معقولی است، ولکن این مطلب را هیچ فقیهی الی یومنا هذا ملتزم نشده است. فقهاء ما دو دسته اند: یا می گویند خبر واحدی که مفید علم نیست حجت نیست، مثل سید مرتضی، ابن اردیس، ابن زهره، شیخ مفید. گروه دوم می گویند خبر ثقه حجت است مطلقا. هیچکدام نه گروه اول و نه گروه دوم این تفصیل را نداده اند که خبر ثقه به شرطی حجت است که یک مؤید و شبیه و نظیری در قرآن وسنت قطعیه بر طبق آن باشد. لو کان لبان، اگر بنا بود حجیت خبر ثقه هم همچنین شرطی داشت نوبت نمی رسید به زمان ما که آقای سیستانی این را مطرح کنند. بلکه در کتب قدماء وکلمات اصحاب این مطرح می شد. اینها بحث خبر ثقه را مطرح کرده اند ولی هیچ کدامشان هیچی نگفته اند.

سؤال وجواب: ما تمسک به اجماع نمی کنیم بلکه می گوئیم لو کان لبان، ما می گوئیم حجیت خبر ثقه چیزی نیست که بیایند در جلسات سرّی مطرح کنند علماء، این یک چیزی بوده که مورد عمل علماء بوده است.

بله اختلاف در این بود که آیا به خبر ثقه علم آور اعتماد می کنند کما علیه السید المرتضی، یا به خبر ثقه عمل می کنند ولو علم آور نباشد و محفوف به قرائن هم نباشد کما علیه الشیخ الطوسی.

سؤال وجواب: همان علم به معنای اطمینان، هر مؤیدی که اطمینان آور نیست.

 تنها توجیه این است که بگوئیم خبر ثقه که مؤیدی از قرآن دارد اینکه ما به این اعتماد کنیم از باب این است که وثوق برای انسان حاصل بشود. وقتی راوی اش ثقه است و حرفش هم یک مؤید قرآنی دارد آدم وثوق پیدا می کند به صدق او غالبا. ولی اگر طرف ثقه بود ولی کلامش مؤید قرآنی نداشت، آدم وثوق پیدا نمی کند به صدق او، می گوید شاید اشتباه کرد.بله اگر این را بگویند که این عنوان مشیر است، إذا ورد علیکم حدیث که خبر ثقه بر طبقش هست این مشیر است و کنایه است از اینکه شما اطمینان پیدا می کنید در این هنگام به عدم خطاء او. خب اگر این باشد این هم معنایش انکار خبر ثقه است و اینکه حجیت دائر مدار وثوق و اطمینان می شود. آنوقت این روایت می شود دلیل بر عدم حجیت خبر ثقه دیگر، چون می گوید فقط اطمینان پیدا کنید، واطمینان هم که خودش حجت است ولو از خبر مستفیض حادث بشود که راوی اش ثقه نیست.

پس اگر بخواهید بگوئید که خبر ثقه ای که مؤید قرآنی دارد اگر کنایه از این است که شما در این صورت وثوق و علم عرفی پیدا می کنید، خب این معنایش الغاء حجیت خبر است، شما باید تابع اطمنیان و وثوق باشید که حجت است ولو از خبر غیر ثقه حاصل بشود. (مراد اطمینان و وثوق شخص هم هست نه نوعی، در کجایش نوعی آمده). آنوقت خود این معنایش می شود الغاء حجیت خبر ثقه توسط روایت ابن ابی یعفور. باز عاد المحذور.

ما اگر این توجیه را بکنیم که این مفادش حجیت خبر ثقه ای است که مفید وثوق شخصی است، مؤید داشتن را کنایه و مشیر بگیریم به این مطلب، این الغاء حجیت خبر ثقه است، اینکه حکم دائر مدار اطمینان است.

مگر اینکه شما بگوئید یا می گوئیم وثوق نوعی کافی است که مرحوم شیخ انصاری نظرش هست، مؤید قرآنی موجب وثوق نوعی است.

می گوئیم خب چرا مؤید قرآنی موجب وثوق نوعی است؟ نه موجب ظن نوعی است، اگر مؤید قرآنی می گوئید چرا وثوق نوعی می گوئید، خب وثوق نوعی هم ممکن است نیاید از مؤید قرآنی، پس چرا می گوئید مفید وثوق نوعی؟ در کجای این روایت آمده اطمینان نوعی؟

ما می گوئیم اگر می گوئید شخصی، این هم در روایت نیامده، ولی اشکال دیگری هم دارد وآن این است که الغاء حجیت خبر واحد است شامل خودش هم می شود چون خودش هم خبر واحد است دیگر. می گوید خبر واحد حجت نیست مگر وثوق پیدا کنید. خب خبر ابن ابی یعفور هم خبر واحدی است که وثوق به آن پیدا نکردیم. اگر می گوئید وثوق نوعی، خب این هم ما اشکال داریم که این دلیل ندارد که صحیحه ابن ابی یعفور بخواهد این را بگوید و اینجور معنا کردن صحیحه ابن ابی یعفور بلاوجه است.

ما یک احتمالی در صحیحه ابن یعفور که می دهیم غیر از اینکه گفتیم یحتمل أو یظهر من الصحیحة نفی الصدور، الذی جاءکم اولی به من الامام. که گفتیم این معنا قابل التزام نیست باید توجیه کنیم این روایت را.

ولی اگر نفی حجیت بگوئیم آن چیزی که به ذهن ما می آید به احتمال قوی این روایت می خواهد بگوید حدیثی که مخالف روح قرآن نباشد، چون اگر مخالف روح قرآن باشد انسان وثوق یا قطع پیدا می کند به عدم اعتبارش. چیزی که با تعالیم عالیه قرآن وسنت مخالفت دارد، فوجدتم له شاهدا یعنی مواظب باشید اگر شبیه و نظیری ندارد این معنایش این است که یعنی مخالف با روح قرآن و سنت خواهد بود. بله اگر مخالفت روحیه داشته باشد خبر اعتبار ندارد.

بقیه کلام و توضیح هذا المطلب انشاءالله فردا.